روزنامه شرق

جامعه

«لندنستان» و معضلی به‌نام تروریسم — صفحه ۸

پاسخی به نقد صالح نجفی بر ترجمه «الاهیات‌سیاسی ۲» — صفحه ۹

تفاوت‌های تئاتر ایران و آلمان به روایت علیرضا کوشک‌جلالی — صفحه ۱۰

عکس: امیر جدیدی/شرق

گزارش خبرنگار «شرق» از بورس زباله تهران

آشغال‌های دوست‌داشتنی

فاطمه جمال‌پور

۳۰۰هزار تن پسماند خشک در طول روز، در این مکان بازیافت می‌شود. زمین ۱۵هکتاری اوقافی در جنوب‌غرب تهران در یافت‌آباد. تقی‌آباد؛ ۲۵۰ کارگاه و غرفه غیرمجاز تفکیک و بازیافت زباله را در خود جا داده و روزانه ۶۰۰ کامیون زباله می‌آورند و هزارو۵۰۰کارگر زباله و کارگرانشان در اینجا مشغول کارند. اگر مرکز مالی تهران، آن ساختمان نبش پل حافظ است و بورس‌بازها و واسطه‌ها و کارگزارهایش از پشت دیوارهای شیشه‌ای تالار بورس، سرمایه و اوراق بهادار معامله می‌کنند؛ کارگزارهای زباله در حلبی‌ها و کانکس‌هایی که بوی زباله به جدار آنها چسبیده، در انتظار رسیدن آشغال‌ها هستند. کارگزارها، مدیران کارگاه‌ها هستند که زباله‌ها را از واسطه‌ها می‌خرند و بازیافت می‌کنند و می‌فروشند به کارخانه‌ها، هرکدام شش، هفت کارگر دارند. برخی هم فقط صاحب کارگاه تفکیک هستند. از سطح شهر زباله جمع و تفکیک می‌کنند و به کارگزارها می‌فروشند و دیگران هم تنها کارگرند و بیشتر از اتباع افغان. از خیابان اصلی تا بورس زباله تقی‌آباد دو کیلومتر جاده خاکی است. تل زباله‌ها در کنار جاده خاکی و راه‌آهن اهواز- تهران از رسیدن به بورس زباله تهران حکایت دارد. بوی زباله خیلی زودتر به استقبالت می‌آید. دو راه خاکی که تا انتها امتداد دارد و اطرافش غرفه‌ها و کارگاه‌های تفکیک زباله جاخوش کرده‌اند، کارتن، آهن، بطری، کاغذ خشک و تر. مقصد ماشین‌ها مشخص است. تندوتند می‌آیند و می‌روند و پر و خالی می‌شوند. کمترین بی‌احتیاطی، مساوی است با صدای بوق مهیب خاور.

اولین کارگزاری و کارگاه، مربوط به بطری‌های آب معدنی و نوشابه است. محوطه ۴۰۰، ۵۰۰ متری پر از بطری. کف خیس است. بوی زباله نفس را بند می‌آورد و حتی از دستمال و روسری هم عبور می‌کند. آن سوی انبوه بطری‌ها، نقاله در حال حرکت است و تیغه‌ها و کارگرهای افغان در حال کار. بطری‌ها را می‌ریزند روی نقاله، می‌رود داخل تیغه‌ها و محوطه و از آن سویش خرده‌های پلاستیک می‌رود داخل کیسه‌های غول‌پیکر پلاستیکی که روی هم انبار شده‌اند در انتظار ارسال به کارخانه‌های پلی‌استر. برای رسیدن به نقاله‌ها باید از روی انبوه بطری‌ها بگذری که از شمارش خارجند. جوان ایستاده به تماشا. در کنارش مردی میانسال، کوتاه و فربه ایستاده است. آن بالا به فاصله سه، چهار متری اتاقکی بنا شده برای مدیر کارگاه و نظارت.

سخت اعتماد می‌کنند برای مصاحبه، اما بالاخره پای حرف می‌آیند:

دقیقا اینجا چه کار می‌کنید؟

اینجا مرکز بازیافت مواد پلاستیکیه. هرچه فکر می‌کنی.

شما برای خودت کار می‌کنی یا کارگری؟

ما برای خودمان کار می‌کنیم. کارگر خودمانیم.

چی می‌خرید؟ از چه کسانی می‌خرید؟

همان چیزهایی که مراکز بازیافت می‌خرن. همه‌چیز.

کیلویی‌چند؟

هرچیز قیمت خاص خودشو داره. یک‌سری هستند که جمع می‌کنن. منتها شهرداری از آنها کیلویی ۲۰۰تومان می‌خره. ما کیلویی ۵۰۰، ۶۰۰تومان می‌خریم. کیلویی ۱۰۰تومان سود می‌کنیم.

چندتا کارگر دارید؟

ما خودمان کارگر خودمانیم. اینجا کارگاه خوداشتغالیه. ما هفت صبح می‌آییم. از کسانی‌که زباله جمع می‌کنن کیلویی ۴۰۰، ۵۰۰ تومان می‌خریم. کیلویی ۱۰۰ تومان سود خودمونه. روزی ۴۰۰، ۵۰۰ کیلو، ۷۰۰، ۸۰۰ کیلو بار می‌خریم و تفکیک می‌کنیم. این کاری که مردم در خانه باید انجام بدن، کارگران انجام می‌دن.

از چند نفر می‌خرید؟

هرکس مشتری خاص خودش رو داره، دو نفر، سه نفر و چهار نفر.

فروشنده‌هایی که به شما می‌فروشند واسطه هستند؟

تقریبا.

یعنی دوره‌گردها هم می‌آیند اینجا؟ این پسربچه‌هایی که زباله جمع می‌کنند؟

تقریبا.

خانم‌ها چطور؟

نه، نه اصلا. مرد میانسال کناری ته‌لهجه آذری دارد. می‌گوید: «ورود خانم ممنوعه. ضایعات کار خانم نیست. نه اینجا، جاهای دیگر هم.»

اما ما دیدیم که خانم‌ها زباله جمع می‌کنند. شما نمی‌خرید؟

نه اصلا. خیلی ببخشید شما می‌تونی بری تو سطل آشغال، نمی‌تونی که، اینجا نمیان.

مشکلات کارتان چیست؟

شهرداریه. پشت اینهایی که می‌بینید صنایع بزرگی هست که چندین میلیارد سرمایه‌گذاری کردن و وابسته به این کارگاه‌ها هستند. در نظر بگیر در این کارگاهی که پنج‌نفر کار می‌کنن، ۵۰نفر غیرمستقیم شاغل شدن. اینجا کارگاهی است که کار تخصصی انجام میده. ما اینجا کار بطری نوشابه را انجام میدیم که اگر شما دور بریزی ۴۰۰سال طول میکشه که برگرده به چرخه طبیعت. کاری که می‌کنیم لطف بزرگی به محیط‌زیست و خودمونه. اما شهرداری به ما امکانات نمیده. چندین ساله که مسیرهای اینجا خاکیه و آسفالت نمی‌کنن. ما اگر بخواهیم با آرامش کار کنیم می‌توانیم ۲۰تا ایرانی را بیاریم اینجا، استخدام کنیم. من خودم لیسانس مکانیکم. اینجا کارگاهیه که من و اخوی‌ها و پسرعموهایم براش سرمایه‌گذاری کردیم، ما ۱۰تا کارگر افغان گرفتیم. اگر شهرداری حمایت کنه، اذیت نکنه ۲۰تا کارگر ایرانی استخدام می‌کنیم.

هر کدام از این کیسه‌ها را چقدر می‌فروشی؟

۲۰ تا ۲۵هزارتومن.

روزی چند تا کیسه تولید می‌شود؟

تقریبا ۱۰۰ تا ۱۵۰تا.

روزی چند کیلو بطری می‌خری؟

سه‌تن.

اگر بخواهند انتقالتان بدهند به کهریزک، می‌روید؟

هرجا به ما جا بدن می‌ریم. فکر نکنید اینهایی که اینجا کار می‌کنن از نظر سواد و تحصیلات پایین هستند یا درکی از مسایل اجتماعی ندارن، نه. خیلی هم بچه‌های زرنگی هستند. خود همین دستگاه‌ها و ماشین‌آلاتی که ما اینجا پیاده کرده‌ایم، کلی هزینه، وقت، فکر و تخصص می‌خواد. منظور اینکه آدم‌های ضعیفی نیستن. مشکلی که هست ما حمایت هم نمی‌خواهیم فقط اذیت نکنن. این کیسه‌ها تبدیل به الیاف پلی‌استر می‌شه، مثل موکت. اگه تو گوگل سرچ کنی: الیاف پلی‌استر، یک‌گراند این داستان رو می‌تونی پیدا کنی.

هر طرف سر بچرخانی اشتغال کودکان را در میان زباله‌ها می‌بینی. اما خودشان می‌گویند که این کار بیماری پوستی ندارد و تاکنون کسی نگرفته. فقط یک‌بار «انگشتان دست یک کارگر افغان با تیغه‌های دستگاه رفت»؛ یعنی قطع شد و انگشتانش رفتند میان تیغه‌ها و تکه‌تکه شدند. خودشان این‌طور روایت می‌کنند.

کار کردن با این دستگاه‌ها خطر ندارد؟

همه‌چیز خطر داره. باید مراقب دست‌ها باشی چون چندتا تیغه داره. این کارگاه بغلی؛ نصیری کارگرش، دستش رفت.

یعنی چه؟

هیچی دیگه خداحافظی کرد با دستش. مرد کناری می‌گوید: «افغانی بود.»

بعد چیکار کرد؟

دوا درمان کرد.

خب بیکار شد؟

نمی‌دانیم دیگه، انگشتانش داغون شد. باید مراقب باشند دیگر.

هر دستگاه روزی چقدر بطری خرد می‌کند؟

شش، هفت‌تن، روزی هفت‌تا کامیون بار میاره و تبدیل میشه به دوکامیون خروجی بطری خردشده.

روبه‌روی کارگاه و کارگزاری بطری‌ها، کارگاه پرس کارتن و کارگزاری آن واقع شده است. اینجا هم دوبرادر مدیرند و کارگران افغان مشغول کار. بسته‌های بزرگ چندمتری پرس‌شده و نواربندی‌شده کارتن روی هم قرار گرفته‌اند. این‌سوتر محفظه چندمتری مستطیلی‌شکلی است که کارتن‌ها درونش چیده و پرس می‌شوند. روزی چندتن کارتن می‌فروشند به کارخانه‌های کارتن‌سازی و کاغذسازی. وزن هر بسته ۴۰۰کیلوگرم است و کیلویی ۳۰تومن، سود دارد البته که پول کارگر، اجاره و پول برق می‌دهند؛ اجاره ماهی یک‌میلیون تومن، ماهی یک‌میلیون تومن هم پول برق می‌دهند و سه کارگر، نفری یک‌میلیون و ۳۰۰هزارتومان در ماه حقوق می‌گیرند.

کامیون‌ها به‌سرعت می‌آیند و می‌روند. محوطه‌ای ۳۰۰، ۴۰۰متری، این تنها کارگاه تفکیک زباله است. انبوه زباله‌ها آدم را احاطه می‌کند. کافی است سر بچرخانی تا همه چیز به چشمت بیاید؛ سامسونت، شیشه دلستر، کیف، دمپایی، کفش، جلد ماکارونی، پاکت سیگار، قوطی نوشابه و...

برادرها مشغول کارند. یکی در سایبان گونی‌های پاره‌پوره نان خشک‌ها را پخش می‌کند. آن یکی کیسه بزرگ زباله بلندتر از خودش را به زحمت گره می‌زند.

روبه‌روی کارگاه تفکیک، بازهم محوطه‌ای ۳۰۰، ۴۰۰ متری دورچین‌شده تروتمیزی است که کارگزاری و کارگاه تفکیک و پرس آهن است. یک‌گوشه دستگاه پرس آهن و دو کارگر افغان مشغول کار هستند و این‌سو قطعه‌های بزرگ دو متری آهن‌آلات پرس‌شده، روی هم چیده شده‌اند.

مردی میانسال دستمالی دور سرش بسته، با زیرپیراهنی و شلوار کردی، سبیل پهن و پرپشتی دارد، صورت استخوانی و موهای مشکی، لاغراندام است و میانسال به نظر می‌رسد. پسری جوان کنارش ایستاده با ظاهری همین‌شکلی که بی‌شباهت به خودش نیست. خودش را این‌طور معرفی می‌کند: «حق‌دوست میرزایی» و می‌گوید: «این کار، ۸۰درصدش آلودگیه اما چی؟ اینجا پنج‌هزار نفر مشغول کارن. ۱۰۰تا هزارمتری مردم زمین دارن. کار می‌کنن. اگر اینها را بخوان از اینجا در بیارن این جوون‌ها بدبخت می‌شن.» ادامه می‌دهد: «اینجا حداقل ۵۰۰ تا کاسب هستن؛ هرکدام را چهارتا خانواده حساب کنی، می‌شود: ۲۰هزارنفر اینجا نون‌خور داریم؛ اونایی که از ما می‌خرن و می‌فروشن. ما اینها را به جایی می‌رسانیم، می‌دیم ذوب‌آهن، این کار ماست. اصلا اگر از اینجا بیرونمان کنند، زمین‌هامان را به هیچ احدالناسی نمی‌دیم من اینجا خودم ۱۰۰آمپر برق دارم، قانونی، همه چیزش را هم دارم. صبح ساعت هفت می‌آییم و شب ساعت ۹، ۱۰ می‌ریم.»

> **هر طرف سر بچرخانی اشتغال کودکان را در میان زباله‌ها می‌بینی. اما خودشان می‌گویند که این کار بیماری پوستی ندارد و تاکنون کسی نگرفته. فقط یک‌بار «انگشتان دست یک کارگر افغان با تیغه‌های دستگاه رفت»؛ یعنی قطع شد و انگشتانش رفتند میان تیغه‌ها و تکه‌تکه شدند. خودشان این‌طور روایت می‌کنند**

آهن‌آلات اینجا به اصفهان، یزد، نیشابور، تبریز، بناب، اردبیل، مشهد، همه جا، هرجایی ذوب دارد، ارسال می‌شود.

کافیست درباره مشکلاتشان بپرسی تا سر گله‌شان باز شود که: «مشکلمان فقط با شهرداریه. نمی‌گم دعوا داریم نه، اتفاقا با هم دوستیم، کنار اومدیم. کمک نمی‌کنن، درست. کارمان کثیف است، آلودگی دارد. درست. فقط اذیت نکنند. این خیابان را اومدید، خودتان فهمیدید چی به چیست. هیچ خدماتی‌نیست.»

می‌پرسد: «نخاله‌ها را دیدید؟» و بعد خودش جواب می‌دهد: «کار من که نخاله درنمی‌آید خدا رو شکر. کار من تفکیک زباله است. ما خودمان زباله را اینجا تفکیک می‌کنیم، تبدیل به پول می‌کنیم. ما اینجا دوتا جواز و پروانه کسب داریم، مال خودمان است. رفتیم، نه گاز دادند، نه برقمان را صنعتی کردند، ماهی دومیلیون پول برق می‌دهیم. پیمانکار گرفتیم اینجا را تیربرق درست‌وحسابی زدیم برای روشنایی، آمدند جمع کردند، تیرها را کندند و برق را کشیدند عقب. الان کنترهامون لب خط است. حمایت نمی‌کنند. ما تا به حال از خودمان دفاع کردیم. دعوا شد، دعوا کردیم، راه آمدند، راه آمدیم. ما اینجا حداقل ۷۰۰خانواریم. همه‌مان شغلمان این است، حسینیه داریم. نگفتیم هم خود شهردار بلکه معاوناش بیایند درباره حسینیه ما حرف بزنیم، نیامدن.»

خیابان کناری جاده‌ای خاکیست که یک‌طرفش کارگاه‌های تفکیک ۵۰متری است و آن‌سویش واسطه‌ها و کارگاه‌های بزرگ. بنر آزمایشگاه پونک بر سردر یکی از کارگاه‌ها نصب شده، برخی کارگاه‌ها کانکس‌های کولردارند، برخی اتاقک‌های بلوکی و برخی هیچ، جز سقفی پاره‌پوره.

روبه‌روی کارگاه تفکیک زباله، کارگاه تفکیک دیگری است، پیرمرد و دو پسر کودک و نوجوانش هشترودی‌اند. مشغول خالی‌کردن بار زباله از وانت هستند؛ باری که انگار امروز چندان دندانگیر نبوده است. کارگاه تقریبا ۵۰متر است که با تکه‌های پاره‌پوره پارچه و پلاستیک مسقف شده است. باسکولی برای وزن‌کردن زباله‌ها در وسط کارگاه قرار گرفته است.

پسرک می‌گوید: «از پنج صبح تا دو، سه ظهر کار می‌کنیم. امروز بازیافتی‌ها گرفتند و بارمان را خالی کردند.» نشانم می‌دهد: ببین وانت خالی است. بازیافتی‌ها می‌گیرند، بار را خالی می‌کنند و ما را هم جریمه می‌کنند. صبح ساعت پنج رفته‌اند و دست خالی برگشته‌اند. پسرک می‌گوید: «مشکلمان با سازمان بازیافت است. پنج‌نفر سوار مزدا می‌کنند. ما کاری به مردم نداریم می‌رویم سر سطل زباله برمی‌داریم یکهو از پشت می‌رسند و ما را می‌گیرند.»

پیرمرد پیرهن پسرش را با وجود ممانعت پسر درمی‌آورد، کتفش را نشان می‌دهد: «ببین، کبود است ببین.»

پسر بزرگ‌تر بهزاد است ۲۱ساله. ۱۱سال است که کار می‌کند، از ۱۰سالگی. می‌گوید: «ما خودمان جمع و تفکیک می‌کنیم و به کارگاه‌های اینجا می‌فروشیم.»

چقدر درمی‌آورید؟

نون شبمان درمی‌آید، شکر. پنج‌نفرمان اینجا زحمت می‌کشیم

در کارگاه تفکیک کناری کیسه‌های بزرگ زباله کنار هم چیده شده‌اند. در کنارشان یک باسکول بزرگ است. پسرک در حال دست‌وپنجه‌نرم‌کردن با کیسه زباله است؛ کیسه‌ای بزرگ‌تر و بلندتر از جثه و قدش؛ مبارزه‌ای طاقت‌فرسا. دانه‌های عرق از پیشانی‌اش جاری شده و در گردن به‌هم پیوسته‌اند. روزی ۱۲ساعت میان زباله‌ها در گرما و سرما کار می‌کند. قبل از هرچیز چشم‌های درشت و آبی سیرش به چشم می‌آیند. خارمحمد پسرک افغان از ۱۱سالگی در این کار است. پنج‌سالی می‌شود که کارش تفکیک زباله است و چرخ زندگی‌اش جایی بسیار دورتر از خانه در میان زباله‌ها می‌چرخد.

روزی چندساعت کار می‌کنی؟

از ساعت پنج صبح تا شش غروب.

خانواده‌ات اینجان؟

نه.افغانستانند.

چقدر درمی‌آوری؟

یک و ۲۰۰، یک و ۳۰۰میلیون‌تومان.

روزی چندکیلو تفکیک می‌کنی؟

یک تن.

خارمحمد به دست‌وپنجه‌نرم‌کردنش با کیسه بزرگ زباله ادامه می‌دهد. کمی آنسوتر پسر جوان شیک‌پوشی ایستاده است که شبیه آدم‌های اینجا نیست. دستمال‌گردن بسته. راحت صحبت می‌کند، سر صحبت که باز می‌شود عموها و عموزاده‌ها همه جمع می‌شوند، همگی هشترودی‌اند. در جواب سوال «چه مشکلاتی دارید؟» همگی به حرف می‌آیند صدا به صدا نمی‌رسد جمله‌ها درهم گم می‌شوند.

پسر جوان درباره کارشان می‌گوید: یک‌روز زباله کم میاد، یک‌روز زیاد، میانگین ۴۰۰، ۵۰۰ کیلو می‌فروشیم در هر روز. نان‌ها واسه گاوداری، پلاستیک‌ها میره واسه پلاستیکی‌های شورآباد و الیافی‌ها. قیمت خرید ما بستگی به بارش داره، درهم باشد، ۶۰۰، ۷۰۰، جدا باشد؛ نان، ۵۰۰، آهن ۶۰۰ و آلومینیوم ۷۰۰ که آن را اکثرا می‌برند ضایعاتی خلازیل، کاغذ ۲۵۰ و کارتن ۱۵۰. برای فروش هم سود می‌خوریم ۱۰۰، ۱۵۰. هرنفر ماهی یک‌میلیون‌تومان و خرده‌ای درمیاره.

اگر بخواهند شما را به کهریزک انتقال دهند، می‌روید؟

نه چون خانه‌هایمان اینجاست. بار بخواد بیاد کهریزک ساعت پنج عصر میشه، پول بنزین و رفت‌وآمد تا بیابون‌های کهریزک‌رو هم در نظر بگیری نمی‌صرفه.

ظهر شده است و برخی‌ها می‌روند رستوران برای ناهار. رستوران پنج، شش تخت سنتی دارد که با گلیم فرش شده‌اند. فست‌فود و غذاهای ایرانی و صبحانه سرو می‌کنند. قیمت‌هایش شبیه رستوران‌های مرکز شهر است و مرد فروشنده می‌گوید میانگین روزی ۵۰مشتری دارد. مردان از میان زباله‌ها می‌آیند دست‌وروبشان را می‌شویند و می‌نشینند به غذاخوردن. از بورس زباله که خارج می‌شوی می‌توانی باغچه آفتابگردان‌های فنس‌پیچی‌شده را در کنار کارگاه تفکیک زباله ببینی و کاناپه رهاشده کنارش را. اینجا در میان زباله زندگی در جریان است و زندگی آدم‌های بسیاری از زباله‌هایی که هر شب سرکوچه گذاشته می‌شود، جان می‌گیرد و چرخ زندگی‌شان بر مدار زباله‌ها می‌چرخد.

نگاه

کارشناس بازیافت منطقه۱۸

راهکار شهرداری انتقال زباله‌ها به «کهریزک»

بازار یا بورس زباله تقی‌آباد، معضلی است که گریبان منطقه۱۸ را گرفته است. یکی از اولویت‌های ما ساماندهی آنجاست. در واقع، هدف شهردار منطقه، این است که نتیجه کار به گونه‌ای شود که نه آنهایی که آنجا مشغول کار هستند متضرر شوند و نه شهرداری از وظایف خود دور شود. در واقع، آنجا ۱۵هکتار زمین اوقافی است اما الان اوقاف در آنجا نقشی ندارد. زمین را خرد کرده، اجاره‌نامه گرفته، تصرف کردند و آنجا تبدیل به مراکز غیرمجاز تفکیک پسماند خشک شده است.

طبق قانون، این وظیفه برعهده شهرداری است. شهردار تهران در هر منطقه یک پیمانکار دارد که از طریق مزایده انتخاب می‌شود و با روش‌هایی که وجود دارد همچون غرفه‌های بازیافت و خودروهای ملودی که به صورت هفتگی در قبال تحویل گرفتن پسماند خشک، به مردم کیسه پلاستیکی و شوینده می‌دهند، این کار را پیش می‌برد و هرچه غیر از این باشد غیرقانونی است. از تمام مناطق، عوامل غیرمجاز اعم از آنهایی که کیسه‌های زباله را روی کتفشان می‌گذارند یا چرخ دارند و به اصطلاح زباله‌گرد هستند همه بار زباله‌شان را به تقی‌آباد می‌فرستند و به این ترتیب فشار مضاعف از کل تهران به منطقه۱۸ می‌آید. ۲۵۰کارگاه کارگزار و کارگاه تفکیک زباله در این زمین‌ها وجود دارد که در هرکدام میانگین، شش‌نفر مشغول به کار هستند و در مجموع در این مجموعه هزارو۵۰۰نفر اشتغال دایم وجود دارد. اینها تفکیک را انجام می‌دهند و به جاهایی که قرارداد دارند می‌فرستند. کارشان شرافتمندانه است. خیلی‌ها می‌گویند مافیا هستند؛ ولی ما اعتقادی به این موضوع نداریم و واقعا اینطور نیست. اینها کار شرافتمندانه‌شان را می‌کنند، اما ما می‌گوییم جایش اینجا نیست. برخورد شهرداری، برخورد سلبی نیست. پیش از این، برخورد سلبی می‌شد، تهدید می‌شدند، چراکه تمام این کارگاه‌ها احکام ماده ۱۰۰ دارند و باید تخریب شوند اما اینکه یگان ویژه و پلیس بیربم، مشکلش حل نمی‌شود. راهبرد دکتر نوروزی، شهردار منطقه این است که ساماندهی شوند و به مجتمع کهریزک انتقال یابند. همت می‌خواهد و کار سختی است. اکثریت آنها نیز موافقند، برای اینکه اینقدر پلیس و شهرداری به آنجا مراجعه کرده‌اند و درگیر شده‌اند که خسته شده‌اند اما اکثرا خانه‌شان همان دوروبرهاست و منزل مسکونی‌شان اطراف محل کارشان است. اینها مشکلاتی است که اگر بخواهیم حل کنیم قابل‌حل است. جلسات متعددی برگزار شده که بروند کهریزک و زمین بگیرند و مستقر شوند البته در این میان شهرداری متضرر می‌شود که باید زمین بدهد. اما مهم‌ترین راهکار در این میان این است که مردم را در قبال مشکلات زیست‌محیطی حساس‌تر کنیم. مردم پسماند خشک و باارزش را در مخزن نریزند، این موضوع باید فرهنگ‌سازی شود. ۶۰۰وسیله‌نقلیه در طول روز به آنجا رفت‌وآمد دارند. به‌طور میانگین هر وسیله ۵۰۰تن پسماند خشک می‌آورد و در روز ۳۰۰هزارتن پسماند خشک آنجا جمع می‌شود. ضایعات و پسماند تری که باقی می‌ماند آتش می‌زنند که باعث آلودگی محیط‌زیست و آب‌های زیرزمینی می‌شود. اکثرا کارگزاران و کارگران آنجا ایرانی و اهل شهرهای غربی هستند البته اتباع غیرمجاز هم در میانشان وجود دارند. حیوانات موذی مثل موش در آنجا زیاد است و آلودگی بصری هم تا دلتان بخواهد وجود دارد. هدف در نهایت ساماندهی است، آنجا کاربری‌اش ایستگاه مترو و پایانه است.

دریچه

کارشناس خدمات شهری منطقه ۱۸

اداره برق، بزرگ‌ترین مشکل شهرداری

مراکز غیرمجاز تفکیک پسماند خشک قدمتی ۱۵ساله دارد، اما در طول ۱۰،۱۲سال اخیر اشباع شده است. کسانی که در این کار فعالند زمین‌ها را هکتاری تصرف کرده و سپس ۲۰۰متر، ۳۰۰متر تفکیک و میان خود تقسیم کرده‌اند. قسمتی را ساخت‌وساز کرده و با تیروتخته و حلبی به‌صورت کارگاه درآورده‌اند و از نظر بهداشتی بدترین شرایط را دارند. موش تا دلتان بخواهد در آنجا زیاد است. آب‌های سطحی جمع و تبدیل به گنداب می‌شود. شهرداری هم‌چون نمی‌خواهد آنجا ماندگار شوند، امکانات نمی‌دهد.

بزرگ‌ترین مشکل شهرداری با اداره برق است چراکه اصلا با شهرداری هماهنگ نیست. یک حلبی آنجا احداث می‌کنند اداره برق، برق سه‌فاز می‌دهد آنها هم دستگاه پرس می‌گذارند. این بزرگ‌ترین معضل است.

در آن محدوده ۴۰درصدشان کارتن‌خواب هستند. مخزن‌ها را می‌دزدند، می‌برند آنجا خرد می‌کنند. بخشی از آنها رانده شده از اجتماع هستند. اصلی‌ها و کارگزارنشان آنجا نشسته‌اند و خان شده‌اند. هر جنس خوب شهری را می‌خرند. کارگاهی پر از لوازم بزرگراهی و شهرداری آنجاست. برای خرید زباله آنجا رقابت وجود دارد، وام می‌دهند، پول زودتر از موعد می‌دهند. مساعده می‌دهند. کارگزارها، واسطه‌ها را مثل مرغ جمع می‌کنند دوروبر خودشان و بال‌وپر می‌دهند. به مراتب بالاتر از پیمانکاران بازیافت ما می‌خرند و با ما رقابت دارند. اگر پیمانکار پنج‌تومان می‌خرد اینها هفت‌تومان می‌خرند.

خیلی هم نمی‌توان وارد محدوده کارگاهی اینها شد. خطرناک است. بچه‌های ما خیلی آنجا کتک خورده‌اند. دوروز پیش تمام شیشه‌های ماشین شهربان ما را خرد کرده‌اند.

اطلاعیه

اطلاعیه «انجمن دیابت ایران»:

به پیشواز بازگشایی مدارس می‌رویم

شرق: «انجمن دیابت ایران» در آستانه مهر و بازگشایی مدارس، اطلاعیه‌ای را صادر کرد. در این اطلاعیه ضمن تبریک شروع سال‌تحصیلی جدید به اولیا، مربیان مدارس و دانش‌آموزان، آمده است:

نتایج پژوهش‌های موجود حاکی است که استعداد، فراگیری و دیگر توانایی‌های دانش‌آموزان دیابتی با سایر دانش‌آموزان تفاوتی ندارد، اما زندگی مبتلایان به دیابت به‌دلیل بیماری و وجود دستورات درمانی، از محدودیت خاص خود برخوردار است و اگر اولیای مدارس و دانش‌آموزان اطلاعات کافی در مورد دیابت داشته باشند، شرایط برای دانش‌آموزان دیابتی مناسب‌تر خواهد شد.

اولیای مدرسه و همکلاسی‌ها باید بدانند که یک کودک یا نوجوان دیابتی در بین آنهاست و به همین دلیل لازم است اطلاعات کافی درباره دیابت و علایم آن، به‌خصوص هیپوگلیسمی یا افت قند خون و چگونگی درمان آن داشته باشند. علاوه بر این، اولیای محترم مدرسه باید درک کنند که یک‌فرد دیابتی در زمان‌های مشخص، نیاز به تغذیه یا رفتن به دستشویی دارد، حتی حین آموزش در کلاس!

توصیه: با توجه به شروع سال‌تحصیلی و تغییر در شیوه زندگی دانش‌آموز دیابتی و پیامد آن و احتمال اختلال در کنترل قند خون فرد دیابتی، توصیه می‌شود والدین ترتیبی دهند که هفته آخر شهریورماه با استفاده از روش شبیه‌سازی حضور در مدرسه، شرایط هفته اول مهر را در خانه بازسازی کنند تا تغییرات، تدریجی و قابل‌پیش‌بینی باشد.

بنابراین دانش‌آموزان دیابتی در وضعیت‌های زیر نیاز به همکاری و حمایت دارند:

- لازم است به دانش‌آموز دیابتی، در هر زمان حتی در کلاس درس، اجازه داده شود قندخون خود را تست کند و گاه نیاز است معلم برای ثبت نتیجه تست به او کمک کند.

- در صورت کاهش قندخون دیابتی باید به وی اجازه نوشیدن و خوردن موادغذایی لازم داده شود حتی حین ارایه درس در کلاس.

- اولیای مدارس، معلمان (به‌ویژه معلم ورزش)، باید از علایم هیپوگلیسمی و چگونگی درمان آن مطلع باشند. ایشان باید بدانند مواد قندی سریع‌الجذب در کجا نگهداری می‌شوند و به چه شکل باید در اختیار دیابتی قرار گیرند.

- معلمان محترم ورزش نباید از ورزش و فعالیت جسمی دانش‌آموزان دیابتی جلوگیری کنند زیرا فعالیت جسمی و ورزش به کنترل قند خون کمک می‌کند. نکته مهم در این میان، مراقبت از این دانش‌آموزان حین فعالیت و ورزش‌های شدید و طولانی‌مدت است تا از بروز هیپوگلیسمی (افت قندخون) پیشگیری شود.

- دانش‌آموز دیابتی هنگام تزریق انسولین باید اجازه تماس با منزل را داشته باشد تا درمان وی بدون هرگونه اشتباهی، دنبال شود.

- هرگز نباید یک دانش‌آموز دیابتی در وضعیت هیپوگلیسمی، به‌تنهایی به منزل فرستاده شود!

- درصورت هیپوگلیسمی شدید (تشنج) و دردسترس‌نداشتن آمپول گلوکاگن، باید دیابتی فورا به نزدیک‌ترین مرکز پزشکی (درمانگاه، بیمارستان) رسانده شود.

- حتما به علایم هیپوگلیسمی (قند خون پایین) و هایپرگلیسمی (قند خون بالا) در دانش‌آموزان دیابتی توجه کنید!

و توصیه آخر: معلمان عزیز و گرامی و به‌طورکلی تمام کسانی که با فرد دیابتی ارتباط نزدیک دارند، لازم است در دوره‌های آموزشی دیابت شرکت کنند تا به‌موقع بتوانند به دانش‌آموزان دیابتی خود یاری رسانند.